

## تحلیلی از حقوق جزا با رویکرد اقتصادی\*

مؤلف: ورنر. ز. هیرش

مترجم: محمدزمان رستمی

دانشجوی دکتری رشته اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس

### مقدمه

در گذشته، بحث از عدالت جزایی (کیفری) غالباً در قلمرو فلاسفه، طرفداران آزادی مدنی، و سیاستمداران بود؛ ضابطین دادگستری و وکلای نیز مسلماً نقش مهمی ایفا می‌کردند؛ اما بعدها اقتصاددانان نیز به این مبحث علاقه نشان داده، شروع به خلق آثار تحلیلی نمودند. این کار پرتو جدیدی بر مسائل مهم سیاسی می‌افکند و ممکن است برخی از فرضیه‌های اساسی حقوق جزا و برخی از رویه‌های عدالت کیفری را زیر سؤال ببرد، در عین حال، تحلیل اقتصادی، کمک سودمندی به مفاهیم اساسی حقوق جزا می‌کند.

گرین وود<sup>۱</sup> حوزه‌ی این مبحث را به خوبی تبیین می‌کند:

مسائل جرم و عدالت، موضوعات راهبردی مهم و همگانی هستند؛ زیرا با زندگی افراد

---

\* این مطلب ترجمه بخش هشتم از کتاب زیر می‌باشد:

Werner Z. Hirsch, «Law and Economics», 3rd ed. (London, Academic press, 1999) 8th chapter: pp.217-250.

1 . Greenwood

بسیاری در تماس‌اند و نیز دربرگیرنده‌ی ارزش‌هایی مبنایی، هم‌چون امنیت فردی، حقوق مالکیت، امور شخصی، مجازات و آیین دادرسی منصفانه هستند.

جرم و تلاش برای مبارزه با آن به گونه‌ای جدی بر زندگی خصوصی ما و بر نهادهای عمومی اثر می‌گذارد؛ به ویژه زمانی که به گستردگی بزه‌دیدگی موجود در امریکا باشد. ما چگونه از سطوح جرایم و بزه‌دیدگی آگاه می‌شویم؟ سه منبع اطلاعاتی در مورد این موضوع موجود است: گزارش‌های جزایی متحدالشکل و سالانه‌ی اداره‌ی آگاهی فدرال (اف بی آی)، نظام گزارشگری جزایی مبتنی بر حوادث ملی (داخلی)، و بررسی بزه‌دیدگی ملی در اداره‌ی آمار دادگستری. آخرین منبع از سال ۱۹۹۳ به وجود آمده و موثق‌ترین منبع است. براساس این منبع، در ۱۹۹۳، شهروندان بالای ۱۲ سال ایالات متحده ۴۳/۶ میلیون جرم، از جمله حدود یازده میلیون (۲۵٪) جرم جنایی و بیش از ۳۲ میلیون (۷۵٪) جرم علیه اموال را تجربه کرده‌اند؛ به بیان دیگر، ۵۲ فقره بزه‌دیدگی خشونت‌آمیز در هر ۱۰۰۰ نفر و ۳۲۲ جرم علیه اموال در هر هزار خانوار وجود داشت. در طول سالیان متمادی، میزان سالیانه‌ی جرایم، در شکل یک شاخص کیفی عمومی و با استفاده از گزارش‌های جزایی متحدالشکل منتشر شده است و تعداد جرایم شدید صورت گرفته در هر صد هزار نفر در ایالات متحده را ارائه می‌کند. جرایم شدید شامل قتل عمد<sup>۱</sup> زنا<sup>۲</sup> به عنف، اخذ مال به عنف<sup>۳</sup>، تجاوز همراه با ضرب و جرح<sup>۴</sup>، ورود به قصد ارتکاب جرم<sup>۵</sup>، سرقت به قصد محروم ساختن<sup>۶</sup> و دزدی و سایل نقلیه‌ی موتوری می‌شود. آنها جرایم یقه سفید را دربرنمی‌گیرند. ما در دوره‌ی ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۷ نوسان اعجاب‌آوری را می‌یابیم. شاخص کمتر از ۲۴۰۰ مورد در ۱۹۶۵، به اوج خود یعنی حدود ۶۰۰۰ مورد در ۱۹۸۰ رسید و پس از چند سال کاهش، بار دیگر افزایش یافت و در ۱۹۹۱ به ۸۰۰۰ مورد بالغ شد. اما از آن سال به بعد، هر ساله کاهش یافت و به کمتر از ۵۰۰۰ در ۱۹۹۷ تنزل یافت. در برخی از شهرهای بزرگ امریکا جرایم کاهش بسیار زیادی داشته است؛ برای مثال، در نیویورک، جرایم با آهنگی یک‌نواخت از رقم بالای ۷۰۰۰۰۰ در ۱۹۸۸ به رقم پایین ۳۵۰۰۰۰ کاهش یافت.

1. murder

2. robbery

3. aggravated assault

4. burglary

5. Larceny

دلایل بسیاری برای کاهش جرایم در طی دهه‌ی اخیر مطرح شده است که از جمله‌ی آنها شیوه‌های جدید پلیسی، تغییر توزیع سنی امریکایی‌ها، شکوفایی اقتصاد، محکومیت‌های حداقل الزامی، و نرخ‌های بالای زندانی شدن را می‌توان برشمرد. دو دلیل آخر، ارتباط مستقیم با محیط حقوقی دارند.

قانون جزای یک کشور منعکس‌کننده و نیز تعیین‌کننده‌ی نقش‌ها یا اهداف حکومتی در جلوگیری از جرم است. مسائل کلیدی عبارت‌اند از این‌که آیا مجازات‌کسانی که به جنگ قانون می‌افتند باید سخت باشد تا دیگران را بازدارد و یا این‌که چگونه اهداف متضاد تنبیه و اعاده‌ی شخصیت را باید حل و فصل نمود.

برای تسهیل شناخت قانون جزا، این مبحث با بحثی از مقدمات و اصولی که قانون جزا بر آنها مبتنی است آغاز می‌شود: ۱. آنچه موجب می‌شود که یک فعل جرم محسوب شود؛ ۲. دفاع‌هایی که متهمین ممکن است به کار ببرند؛ ۳. وضع مجازات‌ها و محکومیت‌ها. این بحث هم‌چنین به اصل عقلایی اقتصادی این مقدمات (صغراها و کبرها) می‌پردازد. سپس یک چارچوب نظری فراگیر ارائه می‌شود که در آن می‌توان به جرم و محرک و بازدارنده‌های آن مفهومی اقتصادی بخشید و نقش و اثر قانون جزا را ارزیابی نمود. مطالعات تجربی درباره‌ی بازدارنده‌های جرم مورد تجدیدنظر و ارزیابی قرار می‌گیرند و برخی راهکارهای سیاستی عمومی استنتاج می‌شوند. دو نوع بازدارنده در این حوزه مورد تحقیق واقع می‌شود: اول آن‌که افزودن هزینه‌ی رفتار مجرمانه از میل و رغبت مجرمان بالقوه به آن می‌کاهد و دیگر آن‌که جذاب‌تر و بادآمدتر ساختن فعالیت‌های قانونی مجاز تمایل برای رفتار مجرمانه را کاهش می‌دهد. در نوع دوم، توجه اصلی به بهبود بازار کار و فرصت‌های آموزشی معطوف می‌گردد.

## مقدمات حقوقی و مبنایی قانون جزا

### تعریف حقوقی یک جرم

قانون جزای امریکا بر مبنای مقدمات اساسی معین و مرتبط با عناصر سازنده‌ی جرم پایه‌ریزی می‌شود. هر جرم متشکل از یک فعل، عنصر معنوی، تقارن فعل و قصد، و سببیت فعل برای ضرر است. جرایم از نظر اجتماعی از طریق تعقیب و مجازات پاسخ داده می‌شوند. شالوده‌ی قانون جزا در هر دو جنبه‌ی فردی و اجتماعی آن، یک اصل

عقلایی اقتصادی است که آن را بررسی خواهیم کرد.

تعدی به مالکیت‌های اولیه (اموال، دارایی، منافع و...) از طریق افعال مجرمانه، به وسیله قانون جزا جلوگیری می‌شود. از آنجا که جامعه ارزش بالایی برای زندگی انسانی و قوانین جاری متعلق به مالکیت قایل است، مایل نیست آثار منفی جرایم را تحمل کند؛ لذا تنها با تبدیل قوانین مالکیت به قوانین مسئولیت و صرف مطالبه و جبران خسارت برای قربانی قانع نمی‌شود بلکه برای پیشگیری از این نوع آثار در آینده، مجازات‌های کیفری وضع می‌کند.

اجازه دهید نگاهی بیفکنیم به عناصر سازنده‌ی یک جرم.

### فعل ارادی (volitional act)

قانون جزا مسئولیت را تنها هنگامی بار می‌کند که شخصی مرتکب یک فعل شده و یا وظیفه‌ای قانونی را ترک کرده باشد. فعل عبارت از حرکت جسمی ارادی است و اعمال غیرارادی، قطع نظر از ضروری که ممکن است ایجاد کنند، افعال مجرمانه محسوب نمی‌گردند. می‌توان گفت که این شرط در تعریف جرم، یک اصل عقلایی اقتصادی را دربردارد. مجرم باید میان عمل و ترک آن، قدرت انتخاب داشته باشد. از آنجا که قانون جزا درصدد هدایت رفتار بشری از طریق تحمیل هزینه بر انواع معینی از فعالیت‌هاست، وضع مجازات بر فعالیت‌های تحقق نیافته یا غیرارادی ناکارآمد است. نیروهای اجرایی منابع محدودی دارند که باید به گونه‌ای نتیجه‌بخش مورد استفاده قرار گیرند. آقای ج. جی. مورفی اظهار می‌دارد:

یک فعل و یا ترک فعل تنها و تنها زمانی غیراختیاری است (و لذا مسئولیت نمی‌آورد) که به عواملی منتسب گردد که مانع عملکرد نیروهای عادی کنترل‌کننده و یا باعث از کارافتادن کامل آن نیروها شده باشند. در این‌جا منظور صرفاً این است که عوامل و ناتوانی را می‌توان با اطاعت از یک قانون علمی به یکدیگر مرتبط ساخت. لذا شاهزاده میسکین (که یک حمله‌ی قلبی دستانش را مانند چنگک نمود و یک گلدان با ارزشش را شکست) در شکستن گلدان عملی غیراختیاری انجام داد (یا بهتر است بگویید اصلاً فعلی مرتکب نشد) زیرا حمله‌ی قلبی عاملی است که قانوناً به نیروهای کنترل‌کننده‌ی بدن مرتبط است.

اگر سوزن‌بانی و در نتیجه نتواند اهرم و میله‌ی ریل را بکشد، مرتکب ترک فعل غیراختیاری شده است؛ اما کسی که صرفاً دچار غفلت شده است، توانمندی‌های نرمال را دارد و فقط آنها را به کار نگرفته است.

برخی جرایم، برحسب وظیفه‌ی انجام یا ترک فعل تعریف می‌شوند؛ برای مثال، یک پدر که از نظر جسمی تواناست، وظیفه‌ی قانونی دارد که کودک خود را از غرق شدن در یک رودخانه نجات دهد. جرایم همواره برحسب شرایط تعریف می‌شوند و ترک فعل زمانی (جرم محسوب می‌شود و) مجازات دارد که مرتکب آن قدرت انتخاب داشته باشد. اگر ثابت شود که شخصی آگاهانه و با محاسبه‌ی هزینه‌ها و منافع ترک فعل مرتکب آن شده است اثبات می‌شود که ترک فعل او ارادی بوده و باید با وضع مجازات‌های جزایی با او برخورد شود.

### عنصر معنوی مجرمانه

یک فعل زمانی جرم تلقی می‌گردد که افزون بر ارادی بودن عنصر معنوی مجرمانه را نیز دارا باشد. اکثر جرایم مستلزم نوعی تقصیر ذهنی و برخی تنها مستلزم یک تقصیر عینی‌اند و برخی، جرایم دارای مسئولیت شدید معرفی می‌شوند؛ برای مثال، جرم دریافت دارایی‌های مسروقه ممکن است برحسب «اطلاع از این‌که چنین مالی مسروقه است» تعریف گردد؛ لذا، دادستان باید اثبات کند که مجرم در ذهن خویش می‌دانسته که آن مال خاص مسروقه بوده است. اگر در تعریف جرم «اطلاع از مسروقه بودن» قید شود، مدرک مورد نیاز اثبات این امر است که آگاهی از مسروقه بودن دارایی برای یک فرد معقول میسر بوده است. اگر در تعریف جرم «دریافت مال دزدی» بیاید، وجود هیچ عنصر ذهنی غیر از فعل ارادی دریافت مال، ضروری نیست.

در قانون جزا، این‌گونه درجه‌بندی تقصیر برای جرایم، با شدت جرم و با انواع مجازات‌های وضع شده همبستگی نزدیک دارد. در جرایمی که نیاز به وجود تقصیر ذهنی دارد، دادستان باید اثبات کند که مجرم آگاهانه هزینه‌ها و منافع فعل خویش را در محاسبه‌ی ذهنی‌اش سنجیده است.

جرایم (ناشی از) تقصیر عینی افعالی هستند که در محاسبه‌ی انتخاب یک فرد معقول وارد شده‌اند و مثلاً می‌دانسته است که دارایی دریافت شده مسروقه بوده است.

قانون به ندرت می‌تواند یقین پیدا کند که یک فعل در محاسبه‌ی انتخاب فاعل وارد شده است، ولی می‌تواند معین کند که در محاسبه‌ی انتخاب یک فرد عاقل وارد گردیده است.

جرایم با مسئولیت مطلق نیازمند اثبات تقصیر نیستند؛ آنها جرایمی هستند که معمولاً مجازات‌های سبک دربردارند و غالباً هزینه‌های بالایی را شامل می‌شوند. در مورد چنین جرایمی نیاز به تحقیق قضایی درباره‌ی این مسئله نیست که آیا فعل وارد محاسبه‌ی انتخاب آگاهانه‌ی مجرم می‌شود یا نه، بلکه فرض می‌شود که چنین بوده است و لذا به صرف وقوع فعل، مجازات تحمیل می‌گردد.

### تقارن فعل و حالت ذهنی

یک شرط دیگر فعل مجرمانه این است که فعل و عنصر ذهنی متقارن باشند؛ حالت ذهنی باید ارتکاب یا ترک فعل را تحریک کند. هم‌چنین اگر جرم نیاز به وجود شرایط معینی دارد این شرایط باید در زمان انجام فعل موجود باشند؛ لذا هنگامی که سوءنیت پس از عینیت یافتن عمل حادث شود، هیچ فعل مجرمانه‌ای متصور نمی‌باشد؛ زیرا روشن است که حالت ذهنی متعاقب، به هیچ معنا، ارتباط حقوقی با فعل یا ترک فعل قبلی متهم ندارد؛ بر این اساس اگر کسی به گونه‌ای اتفاقی و تصادفی ضربه‌ای به دشمنش بزند و او را مجروح سازد، مرتکب ضرب و جرح جزایی نشده است اگرچه پس از اطلاع از آنچه رخ داده ابراز شادی نماید.

روشن است که قانون جزا تنها در وضعیت‌هایی اقدام به وضع مجازات می‌کند که فاعل تصمیم آگاهانه برای انجام فعل اتخاذ کرده باشد. شرط تقارن فعل و عنصر ذهنی متضمن این است که فعل نتیجه‌ی محاسبه‌ی انتخاب آگاهانه‌ی فاعل باشد. این امر یک اصل عقلایی اقتصادی را دربردارد؛ زیرا مجازات‌های وضع شده بر افعال مجرمانه منجر به جهت‌گیری مجدد و کارآمد رفتار انسانی می‌شوند.

### سببیت ضرر

در اکثر جرایم علاوه بر فعل، ضرر حاصل از فعل نیز شرط است. رفتار متهم باید سبب مستقیم ضرر حاصله باشد. سبب مستقیم از نظر حقوقی دلالت دارد که یک فاعل

خاص، مسئول سببی است که ضرر مورد شکایت را ایجاد کرده و بدون آن، نتیجه‌ی مزبور اتفاق نمی‌افتاد. آن‌گاه وضع یک مجازات جزایی به برخی اهداف اجتماعی کمک می‌کند. شرط جزایی مزبور (سببیت ضرر) ناشی از این اصل عقلایی است که وضع مجازات بر یک فاعل خاص که مسبب ضرر نبوده هیچ فایده‌ای دربر ندارد؛ لذا اگر کسی با قصد کشتن دیگری به او شلیک کند، ولی به هدف نزند، مسئول یک قتل عمد نیست. مسئله‌ی سببیت این است که آیا رابطه‌ی سببی کافی میان رفتار متهم و نتیجه‌ی عمل او وجود دارد، به‌گونه‌ای که وضع یک مجازات، بر محاسبه‌ی انتخاب فاعل اثر بگذارد و در نتیجه، متمایل به تغییر جهت در رفتار خود گردد؟

هدف نظام عدالت کیفری و نظام مجازات‌های آن، ایجاد الگوی هزینه‌هاست که انگیزه‌هایی علیه افعال مجرمانه بیافریند؛ لذا مجازات‌ها تنها زمانی صحیح هستند که رفتار فاعل سبب جرم مورد بحث شده باشد.

### دفاع‌هایی برای جرم

همسو با شرایط حقوقی ضروری برای جرم محسوب شدن یک فعل دفاع‌هایی مطرح می‌گردد. این دفاع‌ها اگر به‌گونه‌ای موفق در دادگاه ارائه شوند، می‌توانند مانع تعقیب جزایی گردند؛ زیرا نشان می‌دهند که فعل، ارادی نبوده است. این مسئله برای اقتصاددانان که به توان متهم برای اتخاذ یک انتخاب عقلایی توجه دارند اهمیت ویژه‌ای دارد. چند دفاع در این‌جا مورد بحث واقع می‌گیرد و بیشتر بر دفاع جنون تأکید می‌شود که مدلول آن ناتوانی فاعل در کنترل رفتار خویش به علت شرایط خارج از کنترل و عاری بودن فعل از عنصر معنوی جزایی است.

### جنون

فلچر<sup>۱</sup> استدلال نموده است که:

در رابطه با دسته‌بندی مسائل در مفهوم مجرمیت، جنون، هم سهل‌ترین و هم انتظام‌ناپذیرترین مسئله است. معیارهای جنون در اصطلاح قابل سرزنش بودن مشاهده می‌شوند. مسئله این است که آیا متهم مسئول است؟ آیا او می‌دانست که فعل او خطا

1 . Fletcher

است؟ آیا یک نقص یا بیماری ذهنی مانع مطابقت عمل او با قانون بوده است؟

اگر ثابت شود که فردی فعل مجرمانه‌ی خاصی را مرتکب شده مسئله‌ی ضروری این است که چگونه تشخیص دهیم که آیا او را می‌توان برای فعلش مسئول شمرد. آیا تعیین این امر با کارشناسان است، یا باید به عرف مراجعه شود؟ در صورت اول، چرا آنان مصرانه مخالفت می‌کنند؟ و در صورت دوم، چرا حل مسئله این قدر مشکل است؟ قضیه‌ی مشهور در تاریخ ادعای عذر جنون، قضیه‌ی جیمز هدفیلد است که در ۱۸۸۰ هنگام ورود شاه جورج سوم به جایگاه سلطنتی در تئاتر دروری لین به وی تیراندازی کرد. هدفیلد ادعای جنون نمود و تبرئه شد. برخی از مسائل جزایی به تفصیل در شکایت دولت علیه M<sup>r</sup>Naughton دیده می‌شود. آقای کوکبرن در دفاعیه خویش اظهار داشت:

دفاعیه‌ی من بر مبنای انکار فعلی نیست که زندانی بدان متهم است، بلکه بر مبنای حالت ذهنی او در زمان ارتکاب فعل است. آقایان، بدون شک بر طبق قوانین انگلستان، جنون انسان را از مسئولیت و پیامدهای حقوقی ناشی از تعدی به قانون معاف می‌سازد... محرومیت از عقل، که تنها نور و هادی انسان در مسیرهای پیچیده و بی‌ثبات زندگی است، او را از مسئولیت در قبال قوانین خدا و نیز قوانین بشری مبرا می‌سازد؛ لذا قانون با بیماری‌هایی که اندیشه را تیره و منابع تفکر را مسموم و انسان را از عقل محروم و او را شبیه حیوان می‌گرداند، آشناست...؛ بنابراین طبق قانون، انسان در چنین حالتی از مسئولیت حقوقی و مجازات قانونی معاف است...

...آنچه شما باید تعیین کنید این است که آیا زندانی پشت میله‌ها اتهام جرم قتل عمد را برگردن دارد؟ اکنون باید دانست که منظور از عمد در این جا صرف یک اراده که موجب می‌شود فرد دستش را علیه دیگری بلند کند و نیز یک غریزه‌ی کور که منجر به ارتکاب یک فعل غیرعقلایی می‌گردد نیست؛ زیرا جانوران وحشی و درندگان نیز، در آن معنا، یک اراده‌ای دارند؛ اما باید دانست که منظور از اراده در رابطه با فعل انسان، یک معنای اخلاقی ضروری است که اختیار او را هدایت می‌کند و جهت می‌دهد و انسان بر اساس آن و با به‌کارگیری عقل کامل، افعال خود را انجام می‌دهد.

بنابراین، مسئله‌ی دشوار این است که از طریق علمی وجود یا فقدان جنون را تعیین نماییم. شاید بدبینانه‌ترین دیدگاه را لورنس کولب، رئیس سابق انجمن روان‌پزشکی



امریکا و نویسنده‌ی یک کتاب درسی درباره‌ی روان‌شناسی طبی نوین، ابراز کرده است. به عقیده‌ی کولب، در توان یک روان‌پزشک نیست که استعداد متهم برای ادراک درستی و نادرستی فعلش را در زمان ارتکاب دریابد. نهایت امر این است که او خاطره‌های فرد را در اختیار دارد - خاطره‌هایی پریشان از نوعی که غالباً آنها را می‌شناسیم - و بر اساس آنها باید قضاوت نماید.

او نتیجه گرفت که بسیاری از گواهی‌های روان‌پزشکی درباره‌ی حالت ذهنی متهم در زمان جرم، بی‌اعتبارند.

معیارها برای یافتن جنون متهم در طول سالیان تغییر کرده است. طبق قاعده‌ی M'Naughton متهم اگر دچار یک نقص عقلی یا یک بیماری ذهنی باشد، به گونه‌ای که نداند ماهیت و کیفیت فعلش چیست، و یا اگر آن را بداند، نمی‌داند آنچه انجام داده خطا بوده است، در این صورت مجرم نیست.

در ۱۹۵۴ دادگاه استیناف منطقه‌ی کلمبیا آزمایش دورهام را پذیرفت که اهمیت بسیاری به این فرضیه بخشید که جنون را می‌توان از نظر علمی تعیین کرد. این آزمایش مسئله‌ی جنون و عدم مسئولیت را به تعیین این امر که آیا فعل ارتکاب یافته «محصول بیماری یا نقص ذهنی» بوده تبدیل کرد.

در ۱۹۷۲ در شکایت دولت ایالات متحده علیه برونر، همان دادگاه تجدید نظر، آزمایشی را پیشنهاد کرد که اعضای هیئت ژوری را ملزم به ارزیابی این مسئله می‌کرد که آیا متهم از یک بیماری ذهنی تا اندازه‌ای رنج می‌برده که نمی‌توانسته از دیدگاه عدالت مسئول شمرده شود. برونر نیازمند اثبات یک بیماری یا نقص ذهنی بود. طبق قوانین جزایی نمونه باید اثبات شود که متهم فاقد توان کافی برای ادراک مجرمانه بودن فعل خود و یا هماهنگ نمودن فعل خود با التزام‌های قانونی است. برای مدتی، قاعده‌ی برونر در سطحی وسیع مورد پذیرش دادگاه‌های فدرال و بسیاری از دادگاه‌های ایالتی بود.

تا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ بار اثبات عاقل بودن متهم بر عهده‌ی شاکی بود. اما در نتیجه‌ی سوءقصد به جان رئیس‌جمهور رونالد ریگان، در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، کنگره قانونی را تصویب کرد که بار اثبات جنون را بر عهده‌ی متهم گذارد؛ اگر متهم عذر جنون را در دفاعیه‌ی خویش برمی‌گزید، باید آن را اثبات می‌کرد. طی سه سال پس از صدور رأی در

ترور ریگان، ۱۵ ایالت نیز با اثبات را به متهم منتقل ساختند.  
کنگره در قانون اصلاحی دفاع جنون در ۱۹۸۴ برای اولین بار یک قاعده‌ی قانونی درباره‌ی دفاع جنون ارائه داد:

**دفاع مثبت.** دفاع مثبت در مقابل تعقیب قانون فدرال این است که در زمان ارتکاب افعال مجرمانه، متهم در نتیجه‌ی بیماری یا نقص ذهنی شدید، قادر به درک ماهیت یا کیفیت یا خطا بودن افعالش نباشد؛ در غیر این صورت، نقص یا بیماری ذهنی تشکیل‌دهنده‌ی یک دفاع نیست.

تغییرات در تعریف جنون استمرار یافت؛ برای مثال در ۱۹۸۵ دادگاه عالی کالیفرنیا مقرر داشت که یک فرد زمانی مجنون است که قادر به شناخت ماهیت فعل مجرمانه یا تشخیص صحیح از خطا در رابطه با یک فعل نباشد.

دادگاه‌ها هم‌چنین مسئولیت تخفیف یافته را به رسمیت شناختند؛ لذا دادگاه عالی کالیفرنیا در شکایت دولت علیه کانلی اعلام نظر کرد که استعداد متهم برای واکنش، ممکن است به طور موقت (مثلاً به سبب مستی) و یا به گونه‌ای دایمی (مثلاً به سبب بیماری یا نقص ذهنی منجر به جنون)، آن‌چنان کاهش یابد که حتی اگر کشتن از روی اراده و عمد و برنامه‌ریزی، ولی بدون سوءنیت ارتکاب یافته باشد، قتل غیرعمد به حساب آید؛ لذا در ایالات متحده و انگلستان، مسئولیت تخفیف یافته، به عنوان یک دفاع برای اتهام قتل عمد پذیرفته شده است - محکومیت قتل غیرعمد جایگزین می‌گردد.

## اکراه

در برخی موارد تبه‌کار فرد را با یک انتخاب فاجعه‌آفرین مواجه می‌سازد. هر تهدید غیرقانونی که منطقاً این باور را در متهم ایجاد کند که تنها راه اجتناب از مرگ قریب‌الوقوع یا جراحت جسمی شدید، فعلی است که در ظاهر تعدی از قانون جزا محسوب می‌گردد، و این تهدید سبب شود که متهم بدان فعل اقدام نماید، دفاع اکراه را جایز می‌سازد. یک استثنا در موردی است که تعدی از قانون جزا موجب خسارت بزرگ قتل عمد فرد ثالث بی‌گناه باشد؛ بنابراین قاعده‌ی اکراه - با این استثنا - به فرد گرفتار در وضعیت بغرنج تهدید به مرگ قریب‌الوقوع یا ضرر جسمی سنگین، اجازه می‌دهد که شرّ

کوچک‌تر را به منظور اجتناب از شرّ بزرگ‌تر که از سوی فردی دیگر تهدید می‌شود، برگزیند. می‌توان استدلال نمود که این قاعده به نفع جامعه است؛ زیرا هزینه‌های بسیار بالای ناشی از تهدید به قتل عمد یا جرح بدنی شدید را کاهش می‌دهد، ولی منع این‌گونه دفاع‌ها برای تخلّفات کوچک‌تر که ارتکاب آنها از هزینه‌های بالاتری پیش‌گیری می‌کند، هزینه‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. اما اگر تنها چاره‌ی مجرم، قتل عمد شخص دیگر است، این دفاع کاربرد ندارد و قتل عمد شخص بی‌گناه صرفاً انتقال منفعت از شخص ثالث به متهم است و نفع خالص اجتماعی به همراه ندارد.

### اضطرار

انتخاب فاجعه‌آفرین ممکن است یک منشأ غیرآدمی داشته باشد؛ لذا گاهی فشار نیروهای مادی طبیعی فرد را در موقعیتی قرار می‌دهد که چاره‌ای جز انتخاب یکی از دو شر ندارد؛ او ممکن است با تخطی ظاهری از قانون جزا ضرری بیافریند و یا با عمل به آن ضرر بزرگ‌تری ایجاد نماید. بنا به دلایل سیاست اجتماعی، اگر ضرر عمل به قانون، بزرگ‌تر از ضرر تخلف از قانون باشد، تخلف فرد موجب شمرده می‌شود.

در شکایت دولت ایالات متحده علیه کروئکی این دفاع به خوبی خلاصه شده است: وجه مشترک اکثر این قضایا که در آن دفاع اضطرار مطرح گردیده این است که متهم اعتقاد منطقی داشته که برای حفظ جان یا سلامتی خود یا دیگران از یک مخاطره‌ی مستقیم اقدام به فعل ضرورت دارد. اما هیچ یک از آن قضایا دلالت ندارند که دفاع اضطرار در جایی که هدف فاعل تغییر سیاست‌های حکومتی به منظور نجات جان برخی افراد در آینده است مجاز می‌باشد.

قاعده‌ی اضطرار با دربرداشتن یک اصل عقلایی اقتصادی به فاعل اجازه می‌دهد ضررها و منافع یک فعل خاص - حتی اگر تعدی به قانون جزا باشد - را بسنجد و به گونه‌ای عمل کند که رفاه جامعه را حداکثر می‌سازد.

### دفاع از فرد دیگر

این دفاع در شکایت دولت علیه ویلیامز به خوبی بیان شده است. در شکایت مزبور دادگاه این‌گونه نظر داد که:

فرد زمانی مجاز به استفاده از زور علیه دیگری است که اعتقاد عقلایی داشته باشد که چنین عملی برای دفاع از خود یا دیگری در مقابل استفاده‌ی قریب‌الوقوع و غیرقانونی فرد دیگر از زور، ضروری بوده است. اما وی در استفاده از زور که عمده‌اً یا احتمالاً سبب مرگ یا ضرر جسمی شدیدی می‌شود، تنها زمانی موجه است که اعتقاد عقلایی داشته باشد چنین نیرویی برای جلوگیری از مرگ قریب‌الوقوع، یا ضرر جسمی شدید به او یا دیگری، یا ارتکاب یک جنایت عدوانی ضروری بوده است.

با تشویق به افعالی که نفع خالص دربردارد رفاه کل جامعه افزایش می‌یابد.

### دفاع از خود

در هر درگیری، فرد غیر متجاوز زمانی منطقاً مجاز به استفاده از زور علیه دیگری است که به طور عقلایی عقیده داشته باشد که اولاً، او در خطر مستقیم ضرر جسمی غیرقانونی از سوی طرف مقابل است؛ و ثانیاً، استفاده از چنین نیرویی برای اجتناب از خطر ضرورت دارد. توجه داشته باشید که تأکید اصلی بر اصطلاح عقلایی بودن است. دادگاه‌ها عموماً استفاده از نیروی مهلک را برای پیش‌گیری از حمله‌ی غیرمهلک، عقلایی نمی‌شمرند؛ لذا، تأکید دادگاه‌ها بر اصطلاح عقلایی، تلویحاً ارزیابی هزینه‌ها و منافع هر واکنش به حمله‌ی تهدیدکننده است و تنها واکنش‌هایی عقلاً مجاز محسوب می‌گردند که در مجموع هزینه‌های خالص اجتماعی را کاهش دهند.

### دفاع از دارایی

یک فرد زمانی عقلاً مجاز به استفاده از زور برای حفظ دارایی خود است که اعتقاد عقلایی داشته باشد که دارایی او در خطر فوری یک مداخله‌ی غیرقانونی است و استفاده از چنین زوری برای اجتناب از آن خطر ضرورت دارد.

این قاعده‌ی حقوقی انگیزه‌هایی می‌آفریند و هزینه‌هایی را جایز می‌شمارد که ضرر حاصل از رفتار مجرمانه را به حداقل می‌رساند و دفاع‌کننده از دارایی را به استفاده از حداقل نیروی ضروری برای دفاع از دارایی تشویق می‌نماید؛ و بدین ترتیب، کل هزینه‌های وارد شده بر همه‌ی طرف‌های قضیه به حداقل می‌رسد؛ لذا این قاعده شامل استفاده از نیروی مهلک برای حفاظت از صرف دارایی نیست؛ زیرا ارزش زندگی انسان

بزرگ‌تر از ارزش دارایی است. به علاوه، استفاده‌ی دفاع‌کننده از حداقل قدرتِ ضروری برای نیل به نتیجه‌ی مطلوبش کارآمدترین اقدام است و قاعده‌ی مزبور متهم را به استفاده از کمترین زور، که از نظر قضایی عقلایی باشد، تشویق می‌نماید. تعیین عقلایی بودن با هزینه‌ها و منافع یک فعل مرتبط است.

### تحلیل اقتصادی قانون جزا

مدل ارائه شده در این بخش، یک توضیح عقلایی برای فعالیت‌های جنایی و چارچوبی برای آزمون برخی تلاش‌های اقتصادسنجی اولیه در ارزیابی آثار بازدارنده‌ی جرم و بررسی توابع تولید پلیس و بازدارندگی فراهم می‌آورد.

### مدل اقتصادی یک جرم

توضیحات جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بسیاری درباره‌ی جرم وجود دارد که رفتار جنایی را با محرومیت نسبی، فقدان هنجارهای رفتاری، و محیط‌های آشفته‌ی اجتماعی مرتبط می‌سازد؛ برای مثال، ماریو مرولا، دادستان بخش برونکس (شهر نیویورک) می‌گوید:

برخی جرم را تقابل داراها و ندارها می‌بینند. ولی مجرمانی که ما مورد پیگرد قرار می‌دهیم هیولا هستند و با آموزش نمی‌توان آنها را اصلاح کرد. آنها سرد و بی‌عاطفه‌اند، آنها هیچ رحمی ندارند و برای هیچی شما را خواهند کشت.

این دیدگاه که «جرم ذاتی است نه اکتسابی» به ویلسون و هرنشتاین منسوب است، گرچه کار آنها تنها درباره‌ی جرم خیابانی است. طبق نظر اینان جرم در ژن‌ها نهفته است و با عمل اجتماعی آگاهانه تغییرپذیر نیست؛ لذا، شناخت جرم خیابانی باید بر تفاوت‌های میان افراد متمرکز شود و این تفاوت‌ها غالباً منعکس‌کننده‌ی تفاوت‌های زیست‌شناختی و ژنتیکی است؛ به علاوه، انواع متفاوت تربیت‌های خانوادگی نیز نقش ایفا می‌کند؛ خلاصه این‌که «خانواده‌های بد فرزندان بد ایجاد می‌کنند». ویلسون و هرنشتاین صدها گزارش تحقیقاتی علمی را ذکر می‌کنند؛ ولی کمین و دیگران به کیفیت و تفسیر بسیاری از آنها شدیداً حمله نموده، به خطای آنها در اشتباه گرفتن همبستگی و سبب اشاره می‌کنند.

دیدگاه قوی ویلسون - هرنشتاین درباره‌ی مجرمان با دیدگاه جبرگرایان اقتصادی بسیار متفاوت است. یکی از آنان جک کمپ، نماینده‌ی سابق ایالات متحده است که می‌گوید:

۷۵ تا ۸۰ درصد از مشکلات اجتماعی کشور به سبب رکود اقتصاد است... جرم و مشکلات

اجتماعی، بیش از آنچه فکر می‌کردم، نتیجه‌ی مشکلات اقتصادی است.

همسو با دیدگاه دوم، اقتصاددانان یک تئوری اقتصادی درباره‌ی جرم ارائه داده‌اند. آنان می‌پذیرند که میل به ارتکاب جرم ممکن است ریشه در سابقه و شخصیت فرد داشته باشد، ولی توضیحی مکمل درباره‌ی جرم و مجرمان ارائه می‌دهند. اینان استدلال می‌کنند که تصمیم برای اقدام به جرم از سوی عقل اتخاذ می‌شود و در پاسخ به انگیزه‌هاست؛ لذا یک محاسبه‌ی اقتصادی درباره‌ی فعالیت مجرمانه وجود دارد. بکر الگویی ارائه می‌دهد که درصدد توضیح این است که چگونه اشخاص عقلایی بازده انتظاری فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی را با یکدیگر می‌سنجند. الگوی انتخاب اقتصادی بکر، جرم - به استثنای جرایم جنسی - را فعالیتی اقتصادی با شرکت‌کنندگانی عاقل می‌داند. آنان به شرطی اقدام به فعالیت مجرمانه می‌کنند که مطلوبیت انتظاری آن بیشتر از مطلوبیت ناشی از یک فعالیت غیرمجرمانه باشد؛ لذا آنان ممکن است مجرم بودن را برگزینند، اما نه بدین سبب که انگیزه‌ی اصلی آنان با دیگر افراد متفاوت است، بل بدین علت که انتخاب‌ها و ارزیابی آنان از منافع و هزینه‌ها متفاوت است؛ به دیگر سخن، رابطه‌ی نزدیک جرم خشن با زندگی شهری طبقه‌ی پایین نتیجه‌ی مستقیم در دسترس نبودن فرصت‌هاست.

لذا، به ساده‌ترین بیان، جرم را می‌توان موضوع یک انتخاب عقلایی دانست که در آن، مجرمان منافع انتظاری را با ضررهای انتظاری مجازات بالقوه می‌سنجند. مجموعه قوانین جزایی، به ضمیمه‌ی رویه‌ی سابق و نظام عدالت کیفری، نوعی لیست قیمت برای جرایم گوناگون فراهم می‌آورد. ما می‌توانیم به نظام عدالت کیفری به عنوان طرحی برای تأثیرگذاری بر رفتار انسانی از طریق وضع هزینه‌ها بر فعالیت‌های مجرمانه و ایجاد یک انگیزه‌ی اقتصادی - یک انگیزه‌ی بازدارنده - برای ترک جرم بنگریم.

در طرح بکر، تعداد جرایم ارتکاب یافته از سوی یک فرد، بستگی به احتمال محکومیت او، شدت مجازات انتظاری او، استعداد بالقوه‌ی او برای کسب درآمد

قانونی، محیط و سلیقه‌های وی دارد. این بیان را می‌توان با معادله‌ی زیر نشان داد:

$$o_j = o_j(p_j, f_j, u_j) \quad (1)$$

که در آن،  $o_j$  نشان‌دهنده‌ی تعداد جرایم ارتکاب یافته توسط فرد  $j$  در یک دوره‌ی مشخص،  $p_j$  احتمال محکومیت در هر جرم،  $f_j$  مجازات انتظاری او برای هر جرم، و  $u_j$  یک متغیر ترکیبی دال بر آثار دیگر هستند. افزایش در  $p_j$  یا  $f_j$  موجب کاهش مطلوبیت انتظاری جرم است، به گونه‌ای که

$$\frac{do_j}{dp_j} < 0, \quad \frac{do_j}{df_j} < 0 \quad (2)$$

به این معنا که افزایش احتمال محکومیت یا شدت مجازات، انگیزه‌ی عدم ارتکاب جرم را افزایش می‌دهد.

این چارچوب انتخاب عقلایی بر این فرضیه مبتنی است که فرد در هنگام تصمیم‌گیری برای ارتکاب جرم به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی به انگیزه‌های اقتصادی مربوط به آن پاسخ می‌گوید. این حقیقت که «آنان که جرایم معینی را مرتکب می‌شوند، ممکن است در جنبه‌های معینی با کسانی که آنها را مرتکب نمی‌شوند تفاوت سیستماتیک داشته باشند»، با این فرضیه‌ی مبنایی که «هر دو گروه به انگیزه‌های اقتصادی پاسخ می‌گویند»، تعارض ندارد. اما برای مجنون، این فرضیه نامناسب است؛ زیرا افعال او با لحاظ هزینه‌ها و منافع عادی یک رفتار مقبول اجتماعی صورت نمی‌پذیرد. این در واقع یک اصل عقلایی برای استفاده از جنون به عنوان یک دفاع برای جرم است.

کل جرایم یک جامعه، مجموعه جرایم ارتکاب یافته توسط همه‌ی افراد، یعنی مجموعه‌ی همه‌ی  $o_j$ ها است. اگرچه متغیرهای  $p_j$  و  $f_j$  و  $u_j$  برای هر فرد ( $j$ ) تفاوت دارند؛ زیرا افراد در عواملی چون استعداد، آموزش، ثروت و تربیت خانوادگی متفاوت‌اند ولی بکر این فرضیه را ارائه می‌دهد که تعداد کل جرایم ( $o$ ) را می‌توان بر

حسب معادله‌ی زیر بیان نمود:

$$o = o(p, f, u) \quad (۳)$$

که در آن  $p$  و  $f$  و  $u$  بیانگر ارزش متوسط این متغیرها برای همه‌ی افراد جامعه هستند. فرض بر این است که، همان‌گونه که برای هر فرد این‌گونه است، تعداد جرایم ( $o$ ) که در یک جامعه ارتکاب می‌یابد با  $p$  و  $f$  رابطه‌ی منفی دارد.

مدل نوآورانه‌ی بکر درباره‌ی انتخاب عقلایی را می‌توان به راحتی توسعه داد، تا دیگر متغیرهای مؤثر بر هزینه‌ها و منافع فعالیت مجرمانه نسبت به فعالیت‌های قانونی جایگزین را شامل شود. یکی از متغیرهای اجرای قانون - که شاید لازم باشد در چارچوب انتخاب عقلایی او داخل گردد - احتمال دست‌گیری فرد بر فرض ارتکاب جرم است؛ به این معنا که، صرف‌نظر از امکان محکومیت در آینده، پشیمانی، هیجان، هراس، و تضییقات موقت دست‌گیری فی‌نفسه انگیزه‌ای برای عدم ارتکاب جرم فراهم می‌آورند. به علاوه، ممکن است تصور فرد از هزینه‌های جرم تحت تأثیر وجود گشتی‌های پلیس باشد؛ بنابراین، ممکن است اثر فعالیت‌های پلیس به عنوان بازدارنده‌ی مستقیم جرم بیش از آن باشد که آنها از طریق افزایش احتمال دست‌گیری، محکومیت و زندانی شدن اعمال می‌کنند؛ لذا معادله‌ی (۳) را می‌توان به گونه‌ی زیر نوشت:

$$o = o(a, p, f, u) \quad (۴)$$

که در آن،  $a$  میانگین احتمال دست‌گیر شدن، پس از ارتکاب جرم، برای همه‌ی افراد جامعه است.

احتمال دست‌گیر شدن ( $a$ ) تحت تأثیر عملکرد پلیس و کیفیت آن است و لذا با تابع تولید پلیس، که بعداً بررسی می‌گردد، مرتبط است؛ اما این نیز تحت تأثیر نظام حقوقی رایج قرار دارد و به ویژه تا حدی وابسته به نوع اقدامات بازدارنده‌ی قانونی است؛ برای مثال، این‌که افسر پلیس در موردی که متقاعد شود مظنون آماده‌ی ارتکاب جرم است می‌تواند وی را در خیابان متوقف و بازداشت و یا حداقل تفتیش کند، با این امر که پلیس باید سبب احتمالی را اثبات کند بسیار متفاوت است؛ برای مثال در دعوی سیبرون علیه نیویورک یک افسر پلیس مقداری هروئین از فرد مظنون کشف کرد، اما دادگاه نظر داد که ایست‌بازرسی که مدرک را ارائه می‌داد، خلاف قانون اساسی بود؛ زیرا افسر فاقد دلایل کافی برای دست‌گیری بود و صرفاً مظنون را در حضور چند معتاد به هروئین قبل از



غروب آفتاب مشاهده کرده بود. این رأی مسلماً تعداد دستگیری‌ها را کاهش می‌دهد و کار پلیس را دشوارتر می‌سازد.

احتمال محکومیت (p) بستگی زیادی به چگونگی دستگیری توسط پلیس و نظام حقوقی حاکم و دادگاه‌ها دارد. همه‌ی دستگیری‌های مربوط به جرایم شدید، کیفیت برابر ندارند. به این دلیل و دلایل دیگر، میزان محکومیت در شهرها بسیار متفاوت است؛ لذا - برای مثال - در دهه‌ی ۱۹۷۰ در نیویورک ۴۲٪ از دستگیری جنایتکاران به محکومیت ختم شد. این میزان در شیکاگو ۲۶٪، در لس‌آنجلس ۴۹٪، در بالتیمور ۴۴٪ و در واشنگتن دی سی ۳۳٪ بود.

برخی دلایل میزان پایین محکومیت کدام‌اند؟ دادستان‌ها مجبورند بسیاری از دستگیری‌ها را ملغی سازند و این اغلب به دلیل مدارک ناکافی، یا شهادت ضعیف است. عامل مهم دیگر نیروی پلیس است؛ برای مثال، در ناحیه‌ی کلمبیا بیش از ۵۰٪ از محکومیت‌های جنایتکاران به دنبال دستگیری‌هایی بود که از سوی ۱۰٪ از افسران به عمل آمد در صورتی که دستگیری‌های انجام شده از سوی ۳۱٪ از افسران به محکومیت ختم نگردید.

احتمال محکوم شدن نیز، تا حدود زیادی، تحت تأثیر نظام حقوقی حاکم است؛ برای مثال، قانونی که برخی موارد را از محکومیت خارج می‌سازد، نیل به محکومیت را برای پلیس مشکل‌تر و پرهزینه‌تر می‌کند. این قانون مدارک به دست آمده از ضبط و توقیف یا جست‌وجوی خلاف اصلاحیه‌ی چهارم را از استفاده در محکمه‌های جنایی منع می‌کند. استدلال می‌شود که قانون استثناکننده‌ی فوق به منظور مقابله با انگیزه‌ی نیروی پلیس برای تعدی به حقوق متهم در آیین دادرسی برای پیروزی در پرونده‌ها ضروری است. این حقوق احتمال تعقیب موفق در هر سطح معین از مخارج را کاهش می‌دهد.

تعداد معدودی از دادگاه‌های ایالتی، حقوق متهمان را در قانون اساسی ایالت خود توسعه دادند. به ویژه عالی‌ترین دادگاه نیویورک، در دهه‌ی ۱۹۸۰ بارها قانون استثناکننده را به شیوه‌ای تفسیر کرد که دستگیری‌های قانونی را مشکل‌تر می‌ساخت؛ این دادگاه برای مثال، در شکایت دولت علیه بنیگنو کلاس، یک تفنگ دستی پر را که یک افسر در ایست عبور و مرور یافته بود، توقیف کرد. افسر مزبور داخل اتومبیل آقای کلاس شده بود تا کاغذهایی را که مانع تشخیص شماره‌ی اتومبیل بود کنار بزند که در این

هنگام سلاح را یافت. دادگاه نظر داد که افسر به حقوق آقای کلاس در امور شخصی اش تعدی کرده است - گرچه شماره‌ی اتومبیل که طبق مقررات فدرال الزامی است، باید برای بازرسی پلیس در معرض دید باشد.

در قضیه‌ای دیگر، در شکایت دولت علیه میگوئل تورس آمده است که نیروی پلیس از وجود یک مظنون به قتل مسلح اطلاع یافته وارد عمل می‌شود؛ وقتی مظنون داخل اتومبیل خود می‌شود با تفنگ‌های نشانه گرفته به وی نزدیک می‌گردد. افسران پلیس در داخل اتومبیل یک کیف محتوی تفنگ پر می‌یابند. دادگاه تجدیدنظر رأی داد که جست‌وجوی اتومبیل و کیف آقای تورس - حتی در صورت اعتقاد عقلایی به وجود یک سلاح و حتی زمانی که نیروی پلیس بر این باور بود که ممکن است با یک خطر قریب‌الوقوع مواجه شود - تعدی به حقوق آقای تورس بود.

سرانجام این‌که، در شکایت دولت علیه ملوین جانسون، دادگاه تجدیدنظر علی‌رغم اقرار قاتل، محکومیت وی را نقض کرد. آقای جانسون پس از دست‌گیری بر اساس خبر یک مخبر، قتل عمد مالک یک فروشگاه در جریان یک سرقت به عنف را پذیرفت. دادگاه نظر داد که برای تجویز صدور حکم قضایی دست‌گیری، باید از مخبر تست قانونی قابل اعتماد بودن به عمل می‌آمد، که نیامد؛ لذا چون حکم دست‌گیری معتبر نبود، اقرار ناشی از آن مردود اعلام شد.

قانون استشناکننده تقریباً منحصر به ایالات متحده است و اصلاح آن مورد بررسی است. شاید این را باید پذیرفت که در محکمه‌های دادگاه جنایی تمامی مدارک ارائه گردند و پس از صدور حکم، پلیسی که از مدارک غیرقانونی استفاده کرده، مجازات شود، و یا مجموعه‌ای از قضات مدارک قابل ارائه را تعیین نمایند. اعتقاد درست می‌تواند استشنا شود؛ برای مثال، وقتی ضابطین دادگستری اشتباه عمل کرده‌اند ولی عمل آنان بر اساس اعتقاد درست یا زمینه‌های عقلایی بوده است، مدارکی که آنان متصرف شدند نباید از دور خارج گردند.

هم‌چنین، قوانین ۱۸۸۵ دادگاه‌ها، که نقش مجاز مخبران پلیس را محدود می‌نماید، به دست آوردن مدارک قابل قبول را دشوارتر می‌سازد.

دادگاه نیز بر میزان محکومیت‌ها اثر می‌گذارد؛ برای مثال، ۶٪ از تمامی دست‌گیری‌های به عمل آمده در واشنگتن دی. سی. در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ به

محکومیتی منتهی نشد؛ زیرا پس از این که قاضی شرایط ضمانت را به گونه‌ای معین می‌کرد که گریز را امکان‌پذیر می‌ساخت، متهم فرار می‌کرد.

سرانجام، توان بالقوه‌ی کسب درآمد قانونی، محیط، و سلیقه‌ها نیز می‌توانند به طرق مختلف تحت تأثیر واقع شوند. در این رابطه اقداماتی را می‌توان اتخاذ کرد که هدف آن افزایش منافع فعالیت‌های قانونی به جای تحمیل هزینه‌های بزرگ‌تر بر فعالیت‌های غیرقانونی است؛ برای مثال، دولت می‌تواند سطح فعالیت مجرمانه را با بهبود بخشیدن به آموزش اشخاص و بدین وسیله، با افزایش فرصت‌های کسب درآمد از طریق اشتغال قانونی افزایش دهد. راه دیگر این است که کاهش سطح بیکاری، شانس فرد را برای به دست آوردن اشتغال قانونی بالا می‌برد و بازدهی‌های انتظاری از فعالیت‌های قانونی در مقایسه با فعالیت‌های غیرقانونی را افزایش می‌دهد.

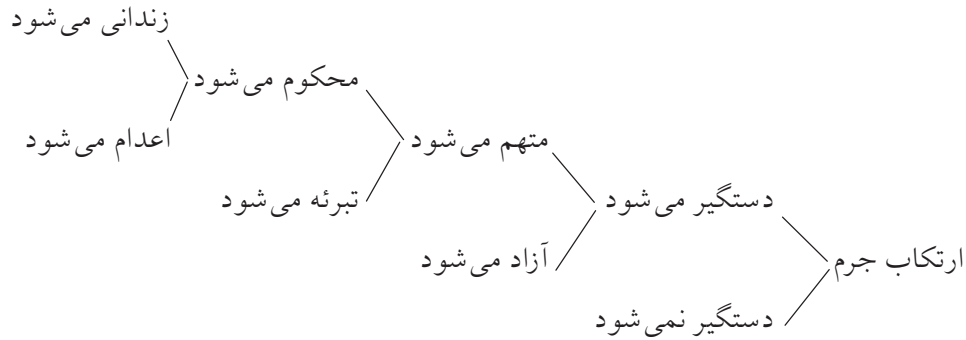
در این باره، لرد لین، قاضی ارشد انگلستان و ولز در سخنرانی ۱۹۸۳ در دانشگاه کمبریج اظهار داشت که:

مجازات یک اقدام تنبیهی ناموفق است. راه علاج را باید از بسیار عقب‌تر، در تاریخ زندگی مجرم جست‌وجو کرد... ریشه‌های رفتار اجتماعی خوب، ثبات شخصیت و احترام به دیگران را باید در محیط خانه و زندگی خانوادگی باثبات یافت. محیط خانوادگی خوب و باثبات، قواعدی الزامی برای بچه فراهم می‌آورد. زندگی خانوادگی زمانی به سوی باثبات‌تر شدن میل می‌کند که سطوح آموزش و اشتغال بالا باشد.

همسو با مدل جرم عقلایی بکر، دو استراتژی بازدارنده برای کاهش تمایل به رفتار جنایی ارائه می‌شوند که یکی پرهزینه‌تر ساختن افعال مجرمانه و دیگری بهبود درآمد فعالیت‌های قانونی است. این دو رویکرد متعاقباً مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

### بازدارندگی از جرم از طریق افزایش هزینه‌ها برای مجرمان

در این بخش ابتدا مدلی از نظام عدالت کیفری ارائه می‌شود و سپس بحثی از توابع تولید پلیس به عمل می‌آید، آن‌گاه بازدارندگی از جرم بر حسب شدت مجازات، در مقابل معین بودن مجازات و نیز بر حسب مجازات مالی بررسی می‌گردد و تأکید بر این نکته است که آیا زندانی کردن فواید اقتصادی دارد. سرانجام، اثر کنترل تفنگ دستی بر قتل‌ها تحلیل می‌شود.



### نظام عدالت کیفری

به منظور فهم تلاش‌های به عمل آمده برای بازداشتن از جرم، باید به نظام عدالت کیفری و اجزای اصلی آن نگاهی بیفکنیم. بهترین طریق فهم این نظام، بیان توالی حوادثی است که ممکن است به دنبال ارتکاب یک جرم واقع شوند. این طرح در نمودار ۱ نشان داده شده است. مجرم پس از ارتکاب یک جرم ممکن است دستگیر شود یا نشود؛ در صورت دستگیری، ممکن است توسط دادستان بخش یا شهر، متهم و یا آزاد گردد؛ در صورت متهم شدن، ممکن است در دادگاه محکوم و یا تبرئه شود و در صورت محکومیت، ممکن است زندانی و یا در صورت قتل عمد، اعدام گردد.

پس از ارتکاب جرم فرایندی اتفاق می‌افتد که در انتها به زندانی شدن یا اعدام مجرم منتهی می‌گردد؛ لذا، نظام عدالت کیفری مشتمل بر عواملی چون: پلیس، دادستان بخش، مدافع عموم، دادگاه، زندان و عوامل ناظر بر آزادی مشروط است.

فیلپس، مدل اقتصادسنجی نظام عدالت کیفری را ساده‌سازی کرده است. او نظام را به صورت یک تکنولوژی با سه نهاد و دو محصول مشخص کرد. کارکنان مراکز پلیس، و بخش‌های تأدیبی و مانند آن، قوه قضاییه و دادستانی نهادها هستند و تعداد زندانی شدن‌ها و میانگین طول آن، محصولات این نظام به شمار می‌آیند. محصولات نظام عوامل محدودکننده آسیب‌ها و خسارت‌های جرم شمرده می‌شوند و به وسیله‌ی تابع عرضه‌ی جرایم تعیین می‌گردند. طبق انتظار، مطالعه‌ی فیلپس نشان می‌دهد که پلیس و پرسنل بخش‌های تأدیبی، نهاد‌های مکمل در این نظام هستند تقاضای آنها بسیار

بی‌کشش است؛<sup>۱</sup> قضاوت و دادستان‌ها عوامل جانشین محسوب می‌گردند و تقاضای آنها کشش واحد دارد.<sup>۲</sup>

تعدادی از یافته‌ها که دلالت‌های سیاستی دارند عبارت‌اند از:

الف) ناهماهنگی شاخه‌های متفاوت نظام عدالت کیفری موجب تخصیص ناکارای منابع است.

ب) در ایالت‌های بزرگ‌تر نسبت تعداد زندانی شدن‌ها به زمان سپری شده در زندان بسیار بالا و پرهزینه است.

ج) بازده به مقیاس کاهنده است.

د) ۲۴ ایالت، یک محصول ترکیبی کارا، با میانگین ۲/۳۳ سال زندان برای هفت جنایت شاخص FBI تولید می‌کند.

ه) در این نظام هزینه‌ی یکسال زندان اضافی برای هر زندانی ۲۹۵۰۰ دلار بود که با ۹۲ عدد کاهش در جرایم گزارش شده همراه بود.

و) هزینه‌ی هر زندانی شدن اضافی ۱۴۱۰۰۰ دلار بود که با ۴۳۶ عدد کاهش در جرایم گزارش شده همراه بود و، به بیانی دیگر، یک سال زندانی شدن موجب کاهش ۱۸۷ جرم می‌شد.

در این مدل نظام عدالت کیفری، می‌توان قانون‌گذاری ضد جرم ایالتی و فدرال را تجزیه و تحلیل نمود؛ برای مثال، از سال ۱۹۸۰ کنگره‌ی ایالات متحده، لوایح اصلی ضد جرم را حدوداً هر دو سال یک‌بار تصویب می‌کرد؛ چنان‌که در سال ۱۹۹۴ لایحه‌ی جرم فدرال درباره‌ی اجرا و عوامل بازدارنده تصویب شد. (این قانون، برای مثال، ۲۰ میلیون دلار برای استخدام نیروی پلیس جدید و ایجاد زندان‌ها تصویب کرد).

نظام عدالت کیفری برخی نتایج غیرمعمول ایجاد کرده است؛ برای مثال، در سال ۱۹۹۱، ۴۷٪ از مجرمان دارای یک سابقه‌ی محکومیت به جنایت خشن، ۳۱٪ با سابقه‌ی دو جنایت، و ۲۳٪ با سابقه‌ی سه جنایت، حتی به زندان محکوم نشدند. بنا به اظهار پترسیلیا، در ۱۹۹۱، حدود ۳۷۵۵۰۰ مجرم محکوم به جرم خشن در زندان بودند و حدود ۵۹۰۰۰۰ با حکم تعلیق مجازات و آزادی مشروط در بیرون زندان به سر

۱. بسیار کمتر از میزان موردنیاز استخدام می‌شوند.

۲. به همان میزان موردنیاز استخدام می‌شوند.

می بردند. روی هم رفته، تقریباً یک سوم مجرمان مرتکب جنایت خشن (۱/۰۲ میلیون) در زندان بودند.

### توابع تولید پلیس

این نظریه که متغیرهای اجرای قانون، اثر بازدارنده‌ای بر جرم دارند، یک اصل مهم را تأیید می‌نماید که نظام حقوق کیفری ما همواره بر آن مبتنی بوده است. اگر تحقیق تجربی، به شناخت ما از اهمیت این اثر کمک کند، این شناخت می‌تواند در تخصیص منابع اجرای قانون برای تأمین حداکثر رفاه جامعه یاری رساند. افزایش احتمال دستگیری مجرمان مستلزم این است که جامعه متحمل هزینه‌های اضافی گردد. جامعه با اختصاص منابع بیشتر به فعالیت‌های پلیس با هدف دستگیری مجرمان، باید از به‌کارگیری این منابع در مصارف جایگزین هم‌چون آموزش و پرورش، خدمات بهداشتی، یا مصارف شخصی چشم‌پوشد. به‌طور مشابه، افزایش میانگین طول محکومیت زندان، هزینه‌هایی اضافی مرتبط با ساخت و اداره‌ی مؤسسات جزایی (زندان، ندامتگاه، کانون پرورش و...) را به جامعه تحمیل می‌کند.

برای مقایسه‌ی هزینه‌ی افزایش نیروهای اجرای قانون با منافع حاصل از کاهش میزان جرم، نیاز به دانستن امور زیر است:

الف) مقدار تأثیر افزایش متغیرهای خاص اجرای قانون بر کاهش میزان جرم؛

ب) میزان تأثیر اختصاص منابع اضافی به فعالیت‌های پلیس، بر افزایش احتمال دستگیری.

ما با اطلاع از این متغیرها، وقتی می‌توانیم منافع خالص جامعه از تخصیص منابع به فعالیت‌های مختلف را به حداکثر برسانیم که آخرین دلار از منابع اختصاص یافته به هر فعالیت، یک دلار منفعت (به شکل کاهش خسارت‌های جرم) به جامعه اعطا کند.

در آینده برخی جوانب تحقیق تجربی مرتبط با اندازه‌گیری مورد دوم (تأثیر منابع پلیس اضافی بر احتمال دستگیری) بررسی خواهد شد. این تحقیق مشتمل بر تخمین توابع تولید پلیس است و احتمال دستگیری، شاخص اندازه‌گیری محصول فعالیت‌های پلیس تلقی می‌گردد.

یک تابع تولید، محصولات خدماتی خاصی را اندازه می‌گیرد که از مجموعه‌های

متفاوتی از نهاده‌های فیزیکی با مقیاس‌های عملیاتی متفاوت، تحت شرایط خدماتی متفاوت، و در درازمدت، با شکل‌های تکنولوژیکی متفاوت ناشی می‌شود. در قالب اصطلاحات رسمی‌تر،

$$o = j(I, s, t) \quad (5)$$

که  $o$  نشان‌دهنده‌ی محصول،  $I$  نهاده‌ها،  $s$  شرایط خدماتی (به عنوان مثال، شرایط محیطی کم و بیش محسوس که خدمات در داخل آن ارائه می‌شوند)، و  $t$  شکل تکنولوژی است. در کوتاه‌مدت شکل تکنولوژی ( $t$ ) تغییر بسیار اندکی دارد و شرایط خدماتی ( $s$ ) عمدتاً ورای کنترل واحد پلیس مربوط است؛ از این رو، ما ابتداءً علاقه‌مند به اندازه‌گیری رابطه‌ی محصولات ( $o$ ) و نهاده‌ها ( $I$ ) هستیم، با این فرض که شرایط خدماتی ( $s$ ) و تکنولوژی ( $t$ ) ثابت است.

اما محصول پلیس را چگونه می‌توان اندازه‌گرفت؟ چند مقیاس اندازه‌گیری برای این کار پیشنهاد شده است. والزر از یک شاخص مرکب از تعدادی خدمات ارائه شده از سوی پلیس، هم‌چون تعدادی از شکایات بررسی شده، استفاده کرده است. در اکثر مطالعات، دست‌گیری‌ها شاخص اندازه‌گیری محصول بوده‌اند؛ اما در این کار یک نقص جدی نهفته است و آن این‌که اثر فعالیت‌های پلیس - غیر از فعالیت‌هایی که مستقیماً اختصاص به دست‌گیری و محکومیت مجرمان دارد - بر ممانعت از جرم را نادیده می‌انگارد؛ به طور مثال، این شاخص، آثار اخطار به خطاکاران بالقوه، پاس‌داری از مردم و دارایی‌ها، و اثر حضور عمومی گشتی‌های پلیس بر بازدارندگی از جرم را نادیده می‌گیرد. علی‌رغم این نقص، احتمال دست‌گیری یا محکومیت، هنوز قابل استفاده‌ترین شاخص اندازه‌گیری محصول پلیس و سازگارترین شیوه با چارچوب انتخاب عقلایی - که قبلاً مورد بحث واقع شد - می‌باشد.

تعدادی اقتصاددان از جمله لوی، ارلیخ، کار - هیل و استرن، و چپمن و دیگران توابع تولید پلیس را تخمین زده‌اند. جدیدترین و پیچیده‌ترین مطالعه از آن لوی است. او از یک مجموعه داده‌های آماری شهرهای بزرگ آمریکا از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۹۲ استفاده کرد و دریافت که حضور پلیس، تعداد جرم ۶ دسته از ۷ دسته جرایم مورد بررسی را کاهش می‌دهد. در این تخمین، افزودن یک افسر به واحد پلیس، ۸ تا ۱۰ جرم شدید را برطرف می‌سازد. او با کمک تخمین‌های هزینه‌ی جرم دریافت که منافع اجتماعی کاهش

جرم، حدود ۱۰۰۰۰۰۰ دلار برای هر افسر در هر سال است. او از این یافته‌ها نتیجه می‌گیرد که تعداد پلیس در دوره‌ی ۱۹۹۲ - ۱۹۷۰ پایین‌تر از سطح بهینه بود. چپمن و دیگران دریافته‌اند که پلیس اثر مهمی بر تعداد دست‌گیری‌ها در شهر لس‌آنجلس در ۱۹۷۰ - ۱۹۵۶ داشته است. کمک مهم از سوی افسران غیرنظامی و کارکنان غیرنظامی در واحد پلیس به عمل آمد.

### مطالعات تجربی درباره‌ی بازدارندگی از جرم

وقتی تابع تولید پلیس را بتوان برای آگاهی یافتن از اثر یک عامل بر فعالیت‌های جنایی از طریق افزایش هزینه برای مجرمان به کار برد، دیگر عوامل می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند. بسیاری از آنها مورد تحلیل تجربی واقع شده‌اند. محققان در این تحقیق، ارلیخ، کار - هیل و استرن از انگلستان، سجوگویست، فیلیپس و وتیز از کالیفرنیا، پالمر، پایل، فریمن، ترومبال، کلونینجر و تاچن و دیگران هستند. این تحقیقات تجربی، مدارک و شواهد قدرتمندی برای اثر بازدارندگی عمومی ناشی از نظام عدالت کیفری به دست آورده‌اند؛ اما، برخی مطالعات چندان اطمینان‌بخش نیستند؛ مثلاً مطالعات آلیسون، والزر، پرسمن و کارول، و پوگو هیچ دلیل و مدرک معنی‌دار آماری برای بازدارندگی نیافته‌اند و مطالعات مک‌فترز و استرانگ و سوئیمر شواهد و مدارک محدود و نسبتاً ضعیف از بازدارندگی پیدا کرده‌اند.

از میان کسانی که هم استدلال‌های تئوریک درباره‌ی تئوری بکر و هم تأییدات تجربی آن را بررسی کرده‌اند، شاید کمرون نقادترین فرد باشد. وی ۹ دلیل ارائه می‌نماید که چرا مجازات مانع جرم نمی‌شود. این دلایل شامل وجود ریسک در فعالیت‌های قانونی، خودحفاظتی شخصی، جایگزین شدن مجرمان جدید به جای مجرمان به زندان افتاده، درآمد هدف مجرمان، رفتار انطباق‌پذیر، و اطمینان عملی می‌شوند؛ به علاوه، او اعتبار اکثر مطالعات تجربی درباره‌ی بازدارندگی را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا «...به نظر می‌رسد بسیاری از نوشتجات به خاطر تورش<sup>۱</sup> ناشی از خطای اندازه‌گیری آسیب دیده‌اند».

برخی مطالعات که آثار بازدارنده‌ی معناداری را دریافته‌اند، بر عواملی تأکید

۱. یک اصطلاح اقتصادسنجی است.



می‌ورزند که دارای دلالت‌های سیاستی هستند؛ برای مثال تاچن و دیگران دریافته‌اند که اقدامات بازدارنده‌ی جرم ممکن است برای افرادی که تماس قبلی محدود با نظام عدالت کیفری داشته‌اند، نسبت به کسانی که عادت به جرم پیدا کرده‌اند مؤثرتر باشد. کلونینجر دریافت که حضور پلیس، رابطه‌ی منفی و معناداری با میزان جرم‌های غیرقتل دارد، در حالی که میزان دست‌گیری چنین نبود. به علاوه، لوی دریافت که اهمیت بازدارندگی در کاهش جرم بیش از ناتوان‌سازی (برای مثال، قرار دادن مجرم پشت میله‌ها به گونه‌ای که از بزهکاری ناتوان شود) است. او به ویژه دریافت که بازدارندگی، حدوداً ۷۵٪ از کل تأثیر دست‌گیری‌های افزایش یافته بر کاهش جرایم را توضیح می‌دهد. در پرتو آزمون نقادانه‌ی مدل اقتصادی بکر درباره‌ی جرم، تصفیه‌ها و تعدیل‌هایی پیشنهاد گردیده است. آنها درصدد هستند که برخی از حقایق واقعی زندگی را که در برابر مجرمان بالقوه، قربانیان بالقوه، و نظام عدالت کیفری قرار دارند، به حساب آورند. در زیر چند مثال ارائه می‌شود:

\* در شهرهای مرکزی تمایل بسیاری از نوجوانان به جرم به خاطر میل آنها به حضور رادیکال در جامعه و خودتوجهی است؛ به علاوه، اعضای باندهای خیابانی غالباً نه از ننگ دست‌گیری می‌هراسند و نه از زندانی شدن. آنان از فرهنگ مواد مخدر تأثیر می‌پذیرند و طبق قوانین خیابان زندگی می‌کنند.

\* بنابر مدل ویت و تاچن، افراد، سطحی از فعالیت مجرمانه را برمی‌گزینند نه این‌که زمانی را به چنین فعالیت‌هایی اختصاص دهند. به علاوه آنان یک افق زمانی کوتاهی دارند که برای زندگی کردن در یک حیات مخاطره‌آمیز استفاده می‌شود.

\* تصدیق نیاز به مشارکت جامعه در دادن گزارش و مبارزه با جرایم، در مدل‌سازی بازدارندگی از جرم، حایز اهمیت است. چنین تصدیقی می‌تواند به تأکید بر اتخاذ گام‌های غیرسستی به سوی بازدارندگی از جرم منجر شود.

\* ایده<sup>۱</sup> پیشنهاد کرده است که مدل بکر آسیب‌های الککل و مواد مخدر و دیگر محرک‌های آنی را نیز دربرگیرد. او در راستای این هدف، یک مدل انتخاب عقلایی پیشنهاد کرد که توضیحات جرم‌شناسانه‌ی متعارف را با مدل‌های انتخاب عقلایی در هم می‌آمیزد.

\* دیکنز به این حقیقت اشاره کرد که جرایم ویژگی‌های موقتی و خاصی دارند. فعالیت جنایی بالقوه زمانی اتفاق می‌افتد که فرد احتمال تفحص و کشف را کم تلقی نماید.... لذا، او مدلی را ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد افزایش احتمال حتمی بودن مجازات، در برخی مقادیر پارامتری از جرم بازمی‌دارد و در برخی دیگر آن را افزایش می‌دهد.

### حتمیت مجازات در مقابل شدت مجازات

معادله‌ی (۴) در ابتدای این فصل استدلال بکر را نشان می‌داد که احتمال دست‌گیری و محکومیت از یک سو و شدت مجازات از سوی دیگر، بر تعداد جرایم اثر می‌گذارند. اکنون ما به این سؤال بازمی‌گردیم که آیا حتمیت یا شدت مجازات، از جرایم بیشتر بازمی‌دارد و این اثرگذاری را به شیوه‌ای مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر اعمال می‌نماید؟ پاسخ به این سؤال نه تنها به دلایل انسان‌دوستانه، که به ویژه به دلایل مادی، منافع بیش از منافع آکادمیکی دربردارد.

حتمی بودن مجازات می‌تواند در هر مرحله از نظام عدالت کیفری ارائه شده در شکل (۱) بروز نماید؛ برای مثال، رواج محکومیت‌های قطعی، اطمینان از مدت زندان در جرایم خاص را افزایش می‌دهد، ولی تردید بسیاری در سپری شدن کامل محکومیت وجود دارد. در ۱۹۹۲ در ایالات متحده این درصد، رقم پایین ۴۶٪ برای سرقت به عنف و رقم بالای ۵۶٪ برای زنای به عنف بود. اما مقادیر کلی، تغییرات حقیقی را پنهان می‌سازد؛ زیرا زندان‌های بیش از حد شلوغ، مجبورند محکومان را پس از مدت بسیار کوتاهی آزاد سازند. مجرمان بالقوه اطلاعات قبلی اندکی درباره‌ی زندانی که دوران محکومیت خود را در آن خواهند گذراند و وضعیت شلوغ آن در آینده دارند.

عامل دیگر نااطمینانی، تساهل ظاهری در برخورد با تخلفات دارای آزادی مشروط است. پترسیلیا دریافت که ۵۵٪ از زندانیان کالیفرنیا در سال ۱۹۹۱ متخلفان برخوردار از آزادی مشروط بودند، و این حقیقت، مبارزه با جرم را بسیار دشوار می‌سازد.

چند مطالعه‌ی تجربی اثر مدت محکومیت بر جرایم خشن را تخمین زده‌اند. ون دینه و دیگران ۳۴۲ فرد بالغ متهم به جنایات خشن را که پرونده‌ی آنان در استان فرانکلین (کلومبوس) اوهایو در ۱۹۷۳ تکمیل شده بود، مورد بررسی قرار دادند. (از این متهمان،

۵۳٪ هیچ سابقه‌ی محکومیت جنایی نداشتند و تنها ۱۸٪ سابقه‌ی محکومیت به جنایت خشن داشتند). تحت سیاست‌های محکومیتی موجود، تنها حدود نیمی از محکومان به جنایات خشن محکوم به زندان شدند. با تحمیل یک دوره‌ی ۵ساله‌ی اجباری بر افراد بالغ محکوم به جنایت، جرایم خشن افراد بالغ ۱۸٪ کاهش یافت. اگر تنها کسانی که محکوم به جنایات خشن هستند به خاطر محکومیت به جرم خشن یا هر جرمی که پس از آن مرتکب شوند، یک دوره‌ی اجباری ۵ساله دریافت دارند، جرایم خشن افراد بالغ تنها ۶٪ کاهش می‌یابد.

در مطالعه‌ی دوم، جان پترسیلیا و گرینوود ۶۲۵ جانی بالغ را که در دنور، کلرادو، دادگاه بخش، در ۱۹۶۸ - ۱۹۷۰ محکوم شده بودند مورد بررسی قرار دادند. (از میان متهمان به جنایت خشن تنها ۳۹٪ سابقه‌ی محکومیت جنایی بالغان را داشته و ۲۲٪ فاقد هر گونه سابقه‌ی جنایی بوده‌اند). برای این عده، تحلیل‌ها نشان دادند که وضع ۵ سال زندان اجباری برای هر محکومیت، جرایم خشن بالغان را ۳۱٪ کاهش داده است. اگر ۵ سال زندان اجباری تنها محدود به محکومان جنایات خشن می‌شد، کاهش جرایم خشن بالغان ۶٪ می‌بود.

پترسیلیا و گرینوود برخی نتایج هزینه‌ای محکومیت‌های منتخب را تخمین زده‌اند. میانگین محکومیت برای محکومان جنایت خشن (از جمله کسانی که هیچ مدتی را در زندان سپری نمی‌کنند) تنها ۱/۳ سال است. اگر هر محکوم به جنایت خشن یک دوره‌ی پنج ساله دریافت می‌داشت، جمعیت زندان ۱۵٪ افزایش و جرایم خشن بالغان ۶٪ کاهش می‌یافت. زندانی کردن مجرمان برای دوره‌های طولانی، منابع مالی را از استفاده‌های مولدتر به سوی زندان می‌کشاند، به ویژه اگر نیاز به زندان‌های جدید باشد. افزایش دوره‌ی زندان برای برخی ممکن است به کاهش دوره برای دیگران بینجامد؛ زیرا موجب کاهش درصد محکومان به زندان و یا آزادی مشروط زود هنگام می‌شود.

برخی مطالعات تأثیر حتمیت مجازات و شدت آن را مقایسه کرده‌اند. ویتپه از تحلیل آزادی‌های از زندان در کارولینای شمالی، دریافت که حتمیت مجازات، در مقایسه با شدت آن، بازدارندگی بیشتری دارد. گروجر نتایج مشابهی در تحلیل مجموعه‌ی وسیعی از اطلاعات درباره‌ی تاریخچه‌ی جنایی و اشتغال دست‌گیرشدگان مذکر جوان به دست آورد. او دریافت که تأثیرات بازدارنده‌ی زیادی از افزایش حتمیت مجازات ناشی

می‌شوند و تأثیرات ناشی از افزایش شدت محکومیت‌ها بسیار کمتر و عموماً کم‌اهمیت‌ترند.

اگر این یافته‌ها عموماً صحیح باشند، این سؤال مطرح است که آیا قوانین سه‌خطاره‌شدن<sup>۱</sup> ابزار مؤثری برای مبارزه با جرایم هستند؟ زمانی که در اوایل ۱۹۹۵ بیش از سی ایالت، نوعی قوانین سه‌خطاره‌شدن را تحت بررسی جدی داشتند، کالیفرنیا قانونی را تصویب نمود که ۲۵ سال زندان را برای بار سوم ارتکاب جرم الزامی می‌ساخت. قانون سه‌خطاره‌شدن حتی برای یک جرم کوچک، مانند سرقت اتومبیل و یا - همان‌گونه که در یک قضیه اتفاق افتاد - دزدی از یک پیتزافروشی اجرا خواهد شد.

زند از یک مدل کامپیوتری پیچیده برای تخمین هزینه‌ی این قانون و برخی جایگزین‌های آن در تحقیق خود استفاده کرده است. یک جایگزین، افزایش حتمیت مجازات از طریق اجرای دوره‌ی کامل زندان برای محکوم است. در حالی که از قانون سه‌خطاره‌شدن کالیفرنیا انتظار می‌رود که سالیانه حدود ۵/۵ میلیارد بابت ساخت و اداره‌ی زندان‌های جدید هزینه بیافریند و در مقابل، جرایم را ۲۵٪ کاهش دهد، روش جایگزین با تضمین سپری کردن دوره‌ی کامل، همان میزان کاهش در جرم را با یک میلیارد هزینه‌ی کمتر در سال ایجاد می‌کند.

گزارش رند اثر دو روش جایگزین را به گونه‌ی زیر خلاصه می‌کند:

روش دوره‌ی کامل، محکومیت‌ها را برای همه‌ی مرتکبان جرم‌های شدید - از جمله کسانی که برای اولین بار مرتکب جرم شده‌اند و در آغاز راه حرفه‌ی مجرمانه‌ی خود هستند - افزایش می‌دهد و در عوض، بسیاری از مرتکبان جرم‌های کوچک به زندان نمی‌افتند. در مقابل، قانون سه‌خطاره‌شدن، مرتکبان جرم‌های شدید را در بار اول نادیده می‌انگارد و در عوض، مقدار زیادی پول برای نگاه‌داری مجرمان قدیمی‌تر - از جمله بسیاری از محکومان به جرایم کوچک هزینه می‌کند تا تمام دوره را سپری کنند، گرچه ممکن است قبل از اتمام دوره، ارتکاب جرم را برای همیشه ترک گویند.

### آیا زندان هزینه دارد؟

آیا منافع اجتماعی زندان بیش از هزینه‌های اجتماعی آن است؟ پاسخ به این سؤال دشوار

است. به‌ویژه اگر هزینه‌ی نهایی جرم را لحاظ نماییم، نه میانگین آن را. منافع اجتماعی زندان چهار دسته‌اند: کیفر، بازدارندگی، اعاده‌ی اعتبار، و ناتوان ساختن. کمی ساختن سه‌تای اول بسیار مشکل و تخمین چهارمی (ناتوان ساختن) مشکل ولی امکان‌پذیر است؛ لذا برخی مطالعات در این زمینه انجام پذیرفته است. این مطالعات منافع اجتماعی زندانی کردن را در این می‌دانند که مجرم در زمانی که پشت میله‌های زندان به سر می‌برد نمی‌تواند مرتکب جرم شود. پیهل و دی‌لولی با استفاده از اطلاعات ارائه شده از سوی کوهن، تخمین زده‌اند که هزینه‌های اجتماعی هر زنای به عنف در نیوجرسی ۵۶۲۸۰ دلار، سرقت به عنف ۱۲۰۷۰ دلار، تهاجم به قصد اضرار جسمی ۱۱۵۱۸ دلار، سرقت خودرو ۲۹۹۵ دلار و ورود به قصد ارتکاب جرم ۱۳۱۴ دلار بوده است. میانگین هزینه‌ی اجتماعی همه‌ی جرایم مربوط به دارایی و اضرار بدنی، برای مثال، ۷۰۰۹۸ دلار بود که با تقسیم بر ۲۵۰۰۰ دلار هزینه‌ی یک سال زندان نسبت منفعت - هزینه به مقدار ۲/۸ به دست می‌آید. جالب این‌که این نسبت برای زندانی متعلق به بیست و پنجمین صدک<sup>۱</sup> ۷۸٪ و برای دهمین صدک ۰/۰۷ بود. این نتایج نشان می‌دهند که گرچه زندانی کردن مجرمان متوسط، مطلوبیت اجتماعی دارد ولی برای ۲۵٪ مجرمان چنین نیست. برای این طبقه از مجرمان، جایگزین‌هایی چون محصور کردن در منزل، نظارت الکترونیکی، یا قول شرف را می‌توان در نظر گرفت. از دیدگاه ریچارد فریمن، حتی یک برنامه‌ی بازدارنده از جرم و ایجادکننده‌ی اشتغال که نسبتاً پرهزینه است ولی تأثیر نهایی بالایی دارد، از آزمون هزینه - منفعت موفق بیرون می‌آید.

مطالعه‌ی لوی نشان می‌دهد که برای هر هزار زندانی جدید، کاهش سالیانه‌ی جرایم به گونه‌ی ذیل است: سرقت به قصد محروم کردن از مالکیت ۹۲۰۰؛ اخذ مال به عنف ۱۱۰۰؛ تهاجم برای اضرار جسمی ۱۲۰۰؛ ورود به قصد ارتکاب جرم ۲۶۰۰؛ سرقت خودرو ۷۰۰؛ زنای به عنف ۵۳ و قتل عمد ۴. بنابراین، به طور میانگین، در مقابل هر زندانی سالانه ۱۵ جرم کاهش می‌یابد. لوی تخمین زد که هر مجرم در صورت آزادی، به طور میانگین، ۵۳۰۰۰ دلار هزینه‌ی اجتماعی تحمیل می‌کند و با زندانی کردن وی می‌توان این هزینه را حذف نمود. این رقم با هزینه‌ی سالیانه‌ی زندانی شدن یک فرد مقایسه می‌شود که ۳۰۰۰۰ دلار تخمین زده می‌شود و لذا نسبت منفعت - هزینه ۱/۸ را

1 . percentile

به دست می‌دهد. (اگر ۲۵۰۰۰ دلار هزینه‌ای را که پیهل و دی لولی برای زندان برآورد کرده‌اند، مورد استفاده قرار گیرد، نسبت مزبور به ۲/۱۶ افزایش می‌یابد).

### مجازات مالی به عنوان بازدارنده‌ی جرم

یک مسئله‌ی پرهیاهو و پرمجاده مجازات اعدام به عنوان بازدارنده‌ی قتل عمد است. طرح انتخاب عقلایی اقتصاددانان و فرضیه‌ی بازدارندگی، به ویژه به قتل عمد مرتبط است.

مطالعات تجربی در مورد اثر بازدارنده‌ی اعدام بر قتل، نتایج متناقضی داشته‌اند. برجسته‌ترین آنها را جرم‌شناس سلین، اقتصاددان ارلیخ، و اقتصاددان وُلپین انجام داده‌اند. سلین دسته‌هایی از ایالت‌های همسایه را برگزید که در جنبه‌های معینی بسیار مشابه یکدیگر بودند. او در هر دسته، میزان قتل را در ایالت‌هایی که اعدام را نسخ کرده بودند، با ایالت‌های دیگری که نگاه داشته بودند، - صرف‌نظر از این‌که آیا در عمل هیچ مرتکب به قتل را اعدام کرده‌اند یا نه - مقایسه کرد. او هم‌چنین میزان قتل را در قبل و بعد از نسخ اعدام در کشورهای نسخ‌کننده بررسی نمود و دریافت که نرخ میزان قتل در کشورهای نسخ‌کننده و کشورهای نگاه‌دارنده تفاوت معنادار یا سیستماتیکی ندارد و نتیجه گرفت که اعدام، اثر بازدارنده‌ی چندانی فراتر از اثر زندان مادام‌العمر ندارد.

اعتبار روش سلین در دسته‌بندی ایالت‌های مشابه عمدتاً بستگی به این دارد که شباهت ایالت‌های هر دسته، از حیث متغیرهایی که احتمالاً بر میزان قتل تأثیر دارند چقدر است. هر اندازه که او در تشخیص متغیرهای خاصی که احتمالاً بزرگ‌ترین اثر را بر میزان قتل دارند ناموفق باشد، روش دسته‌بندی او به همان اندازه در ثابت نگاه داشتن آثار دیگر در هنگام بررسی تفاوت میزان قتل، ضعیف است.

ارلیخ روش‌های رگرسیونی پیچیده‌تری را در یک مدل معادلات هم‌زمان از عرضه‌ی قتل‌ها و دفاع جامعه علیه قتل‌ها به کار گرفت. او درصد اندازه‌گیری میزان تأثیر دو متغیر اجرای قانون بر تعداد قتل‌ها برآمد: ۱. احتمال محکومیت در هر دست‌گیری؛ ۲. احتمال اعدام در هر محکومیت. یافته‌ی وی که «۱٪ افزایش اعدام برای محکومیت قتل، به طور میانگین، ۰/۰۶ درصد تعداد قتل را کاهش می‌دهد»، نفع ویژه‌ای برای بحث مجازات مالی دارد. او در بیان دلالت این جمله اظهار داشت که نسبت اعدام یک مجرم و زندگی

قربانیان فرضی‌ای که در صورت اعدام مجرم نجات می‌یافتند در ۱۹۶۷-۱۹۳۳ در آمریکا ۱ به ۸ بود.

علی‌رغم انتقادهای بعدی از مدل ارلیخ و ساختار و اطلاعات آن، کار او مطالعه‌ی تجربی و تئوریک‌ی جامع و پیچیده‌ای از اثر بازدارنده‌ی مجازات اعدام ارائه می‌کند. در تفسیر بیان ارلیخ درباره‌ی مبادله‌ی یک اعدام و ۸ قتل، یک اشاره‌ی اخطارآمیز وجود دارد، در بیان او، احتمال اعدام مجرم (با فرض محکومیت او) مستقل از این احتمال است که هیئت ژوری او را به خاطر قتل محکوم سازد. در جایی که برخی از اعضای هیئت منصفه و قضات با اعدام مخالف باشند، اگر احساس کنند که مجرم احتمالاً اعدام خواهد شد، شاید اکراه داشته باشند که او را مجرم به قتل عمد معرفی کنند؛ لذا اثر بازدارنده‌ی اعدام به دلیل تمایل به محکوم ساختن تعداد کمتری از مجرمان، خنثی می‌گردد. اندازه‌گیری این اثر خنثی‌کننده، نیازمند تحقیق تجربی است، ولی تاکنون کسی آن را بر عهده نگرفته است.

ولپین یک تحلیل اقتصادسنجی از اثر بازدارنده‌ی مجازات مالی به عمل آورد که از نظر مفهومی شبیه کار ارلیخ بود، اما از داده‌های آماری سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۲۹ برای انگلستان و ولز استفاده می‌کرد. او از روش‌های رگرسیونی حداقل مربعات معمولی، هم به شکل تابع خطی و هم لگاریتمی استفاده کرد و دریافت که نتیجه‌گیری‌اش کاملاً قوی است (یعنی صرف‌نظر از شکل تابعی و دوره‌ی زمانی، بدون تغییر بود). نتیجه‌گیری‌های ولپین در اصول، نه در جزئیات، مشابه نتیجه‌گیری‌های ارلیخ بود؛ لذا او دریافت که مجازات مالی یک اثر بازدارنده‌ی مهم آماری در انگلستان و ولز طی ۱۹۶۸-۱۹۲۹ داشته است، اما آن اثر نصف اثری بود که ارلیخ در ایالات متحده در سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۳۳ یافته بود. او به ویژه تخمین زد که به ازای هر اعدام محکوم به قتل عمد، ۴ قتل عمد کمتر اتفاق می‌افتد و، در نتیجه، جان ۴ نفر نجات می‌یابد. این اثر نسبت به مجازات جایگزین، یعنی زندان، که عموماً از ۱۰ تا ۱۵ سال فراتر نمی‌رود، برتری دارد. مطالعات ارلیخ و ولپین با فرضیه‌ی بازدارندگی سازگارند. گزارش ۱۹۷۸ آکادمی ملی هیئت علوم در مورد تحقیق درباره‌ی اثرهای بازدارنده و ناتوان سازنده چنین نتیجه‌گیری می‌کند که:

ما نمی‌توانیم از مطالعاتی که تاکنون انجام شده دقیقاً بگوییم که اثر مجازات مالی بر تعداد جرایم ارتکاب یافته چقدر است.

### کنترل تفنگ دستی و قتل‌ها

برای سال‌های بسیار، مناظرات سرزنده‌ای درباره‌ی کنترل تفنگ دستی جریان داشته که می‌توان آنها را در چارچوب کلی یک تابع پلیس-معادله‌ی (۵) - به یکدیگر مرتبط نمود. کنترل قانونی تفنگ، شرایط خدمتی (S) را که پلیس در داخل آن محصول خود را تولید می‌کند تغییر خواهد داد. استدلالی طرف‌داران کنترل تفنگ با این مقدمه آغاز می‌شود که یکی از دلایل اصلی قتل، تهاجم به قصد صدمه‌ی بدنی است و استفاده از سلاح آتشین امکان تحقق حمله و نیز میزان تلفات را افزایش می‌دهد. فیلیپس و دیگران مدلی ارائه دادند که هدف ضمنی آن حداقل ساختن خسارات جرم و هزینه‌های کنترل است. قیده‌های این مدل عبارت‌اند از بودجه‌ی کارگزاران اجرای قانون و روابط رفتاری که تولید و کنترل جرم را مشخص می‌سازند. برای تخمین معادلات کنترل و تولید جرم برای قتل، از روش حداقل مربعات دو مرحله‌ای استفاده می‌شود.

آنان براساس تحلیل رگرسیون چندگانه<sup>۱</sup> دریافتند که ۱۰٪ کاهش در تعداد تفنگ دستی با ۲۷/۴٪ کاهش میزان قتل همراه است و برای حداقل ساختن هزینه‌ی اجتماعی، حدود ۱۹/۵٪ از پرسنل اجرای قانون باید به فعالیت‌های مربوط به قتل اختصاص یابند، گرچه درصد فعلی بسیار کوچک‌تر است.

### بازدارندگی از جرم از طریق افزایش درآمد قانونی

براساس چارچوب انتخاب عقلایی میزان جرم را می‌توان با افزایش فرصت کسب درآمد قانونی و افزایش درآمد، کاهش داد. این شرایط در دو طبقه‌ی اصلی واقع می‌شوند: ۱. فراهم آوردن فرصت‌های اشتغال با درآمدهای مناسب؛ ۲. آموزش و تعلیم. آموزش و فرصت‌های بازارکار، و آثار آنها بر فعالیت‌های مجرمانه را می‌توان برحسب رفتار فردی یا بزرگ‌مبنای جمعی تحلیل نمود.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد وقتی مجرمان بالقوه با مشکلات بزرگ در یافتن اشتغال قانونی مواجه می‌شوند، به فعالیت‌های غیرقانونی متمایل می‌گردند. در طی سال‌ها، برخی از مطالعات تجربی، فرضیه‌هایی راجع به ارتباط جرم و شرایط اقتصادی را آزموده‌اند. در عمل، همه‌ی مطالعات بر یک الگوی قدرتمند ضد دوره‌ای<sup>۲</sup> برای اکثر جرایم مربوط به اموال دلالت دارند؛ برای مثال، یامادا رابطه‌ی داده‌های فصلی

1 . multiple

2 . countercyclical



۱۹۸۳-۱۹۷۰ برای قتل عمد، زنای به عنف، سرقت به عنف، تهاجم شدید، ورود غیرقانونی برای ارتکاب جرم، یا سرقت به قصد محروم کردن از مالکیت و سرقت وسیله نقلیه موتوری از یک سو و شرایط بازار کار از سوی دیگر را مورد آزمون قرار داد. او دریافت که میزان بیکاری مردان غیرنظامی - به ویژه گروه سنی ۲۵ سال به بالا - ارتباط قوی و مثبتی با اکثر جرایم مورد مطالعه دارد.

میزان مشارکت نیروی کار مدنی مذکور و به ویژه نوجوانان نیز، با میزان جرم مرتبط است؛ لذا، میزان مشارکت نیروی کار جوان سفید و غیرسفید ۱۶ تا ۱۹ ساله بیش از میزان مشارکت نیروی کار مذکور ۲۰ سال به بالا با میزان جرایم ارتباط دارد.

در زمانی که یامادا از داده‌های سری زمانی استفاده می‌کرد، نتایج مشابهی را سجوکوئیست - که ۵۳ شهر با جمعیت ۲۶/۰۰۰ تا ۲۰۰/۰۰۰ را در سال ۱۹۶۰ آزموده بود - به دست آورد. سجوکوئیست اثر معنادار مثبت میزان بیکاری بر میزان جرایم متعلق به اموال (مربک از سرقت به عنف، ورود به قصد ارتکاب جرم و سرقت) را کشف کرد. کوک و زارکین در مطالعه‌ی خود با استفاده از داده‌های ۱۹۷۹-۱۹۴۹ جرایم را با چرخه‌های تجاری مرتبط ساختند. طبق این مطالعه، نوسانات عمده در میزان جرم را نمی‌توان به چرخه‌ی تجاری منسوب نمود؛ به ویژه در دوران رکود، افزایش ناچیزی در سرقت به عنف و ورود به قصد ارتکاب جرم و میزان قتل عمد رخ می‌دهد؛ در حالی که سرقت خودرو کاهش می‌یابد. این یافته‌ها با این فرضیه که کاهش فرصت‌های اشتغال موجب افزایش فعالیت‌های غیرقانونی می‌شود، تعارض ندارد. در دوران رکود، فرصت‌های جرایم متعلق به اموال کاهش می‌یابد، در حالی که بودجه‌ی کمتر پلیس منجر به تضعیف واکنش دولت علیه جرایم می‌گردد.

داده‌های پیمایش سراسری ملی درباره‌ی جوانان، که از نمونه‌گیری از جوانان تارک تحصیل غیرنظامی به دست آمده است، تأیید می‌کند که میزان اشتغال جوانان مجرم نسبت به دیگر جوانان، کمتر است. ترومبال در تحلیل خود از ۱۳۱۰ مجرم، که تاریخچه‌ی کاملی از اشتغال و جنایات آنها را شامل می‌شد، نتیجه گرفت که درآمدهای بالاتر اشتغال قانونی، از فعالیت مجرمانه بازمی‌دارد. چیریکاس نیز دریافت که فقدان شغل با جرم بزرگ‌تر همراه است. به علاوه، لی رابطه‌ی مثبت و شدیدی را میان نابرابری درآمدها و میزان جرم در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ در ۱۹۸۰ - ۱۹۷۰ کشف نمود. او

تخمین زد که افزایش نابرابری درآمد در دهه‌ی ۸۰ منجر به ۱۰٪ افزایش جرم گردید. شاخص گزارش جرم متحدالشکل FBI این اندازه‌گیری را تأیید می‌کند. کار الیوت نشان می‌دهد که افراد درگیر در «رفتار خشونت‌بار شدید»، در صورت اشتغال، بیش از زمان بیکاری ممکن است آن را ترک گویند.

معاملات وسیع مواد مخدر، اهمیت ایجاد فرصت‌های شغلی قانونی پردرآمد را افزایش داده است. بیکاری در صورت وجود فرصت‌هایی برای معاملات پردرآمد مواد مخدر به فعالیت مجرمانه منتهی می‌گردد؛ برای مثال، رویتر و دیگران دریافته‌اند که دلالان مواد مخدر در واشنگتن دی سی در ۱۹۹۰، دو هزار دلار درآمد خالص ماهیانه (پس از کسر هزینه‌ها)، یعنی ۳۰ دلار در ساعت دارند؛ در نتیجه فروش مواد مخدر، بر مبنای ساعتی بسیار سودمندتر از شغل‌های قانونی موجود برای این طبقه است.

فرین، با به کارگیری یک تحلیل جمعی، استدلال می‌کند که رکود بازار کار برای مردان کم‌مهارت در دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ عامل عمده‌ی افزایش جرم این گروه در این سال‌هاست. براساس اطلاعات، تمایل افراد نهادینه نشده به فعالیت‌های مجرمانه در ۱۹۹۲-۱۹۷۷ از ۸۰٪ به ۱۶۳٪ افزایش یافت. در ۱۹۹۳، ۲/۹٪ از مردان ۲۵ تا ۳۴ ساله‌ی آمریکایی و ۱۲٪ از مردان سیاه‌پوست به زندان افتادند. گاهی با افزایش میزان زندانی کردن، میزان جرایم و بزه‌دیدگی نیز افزایش می‌یافت. یک توضیح متقاعدکننده این است که در آن دوره فرصت‌های اشتغال قانونی کاهش یافت ولی درآمد جرایم نسبت به فعالیت‌های قانونی افزایش یافت؛ برای مثال، گزارش دفتر ملی تحقیقات اقتصادی درباره‌ی جوانان بوستن نشان می‌دهد که در بوستن نسبت جوانانی که قادرند در خیابان‌ها بیش از شغل‌های قانونی درآمد کسب کنند، از ۴۱٪ در ۱۹۸۰ به ۶۳٪ در ۱۹۸۳ افزایش یافته است.

برای استفاده‌ی کارای مردان و زنان از فرصت‌های بازار کار، آموزش و تعلیم، امری اساسی است. سرمایه‌گذاری در آموزش، از استارت ورزش تا آموزش حرفه‌ای و آموزش دانشگاهی، ابزارهای ورود به بازار کار و بقای در آن هستند. براساس مطالعه‌ی ترمبال افراد دارای آموزش بهتر، نسبت به افراد دارای آموزش کمتر آمادگی کمتری برای اعتیاد به جرم نشان می‌دهند، گرچه سن و رنگ پوست نیز نقش دارد.

به طور خلاصه و نه کاملاً قطعی، شواهد تجربی تأیید می‌کند که فقدان شغل به

ارتکاب جرم کمک می‌کند؛ بنابراین، برنامه‌هایی که امکانات آموزش و تعلیم را فراهم می‌آورند و امکان یافتن شغل، به ویژه برای افراد متمایل به جرم را افزایش می‌دهند، همراه با اقداماتی برای خلق فرصت‌های اشتغال، ابزارهایی قوی برای کاهش جرم هستند. به عقیده‌ی فریمن این ابتکارات فرصت‌های زیادی فراهم می‌آورد. او تخمین زد که ۲٪ از تولید ناخالص داخلی به کنترل جرایم اختصاص می‌یابد و ۲٪ دیگر به خاطر جرم از دست می‌رود. این رقم برای هریک از ۵ میلیون نفری که در زندان به سر می‌برند و یا تحت آزادی مشروط قرار دارند و یا با التزام به قول شرف آزاد شده‌اند، به ۵۴۰۰۰ دلار بالغ می‌شود و سنگینی ارقام به خاطر ارزش بالقوه‌ی برنامه‌هایی است که برای ایجاد فرصت‌های شغلی قانونی برای مجرمان بالقوه باید در نظر گرفته شوند.

### نتیجه

به طور خلاصه، استناد به قانون جزا مبتنی بر این مقدمه است که مالکیت‌های اولیه‌ی مردم باید به وسیله‌ی قوانین خاصی (قانون جزا) از تجاوزات جنایی حفظ گردند. جامعه برای پیش‌گیری از چنین تعدیات و آثار خارجی منفی آن محکومیت‌هایی را وضع می‌کند. اقتصاددانان مدل‌هایی را برای ارتباط اقدامات بازدارنده با ارتکاب جرم ایجاد نموده و با برخی مدل‌های اقتصادسنجی تخمین‌هایی از اثر بازدارندگی ارائه کرده‌اند.

این مدل‌ها دو دسته‌اند: دسته‌ای بر بازدارندگی از جرم در یک نظام عدالت کیفری از طریق افزایش هزینه‌ی جرم تأکید دارد. نیروی پلیس موقعیتی مهم در فعالیت‌های اولیه در این نظام دارد و اقتصاددانان توابع تولید پلیس را تخمین زده‌اند. آنان توضیح می‌دهند که چگونه نیروی پلیس می‌تواند به گونه‌ای کارا مسئولیت خود در دست‌گیری مجرمان را انجام دهد، و آن‌ها را از ورود به فعالیت‌های غیرقانونی بازدارد. مدل‌هایی نیز برای مطالعه‌ی بازدارندگی عمومی جرم وجود دارند و تنها تعداد کمی از آنها به طور تجربی اجرا شده‌اند.

خلاصه این‌که شناخت بهتری از عوامل بازدارنده‌ی جرم به دست آمده است. یکی از مسائل خاص مورد علاقه این بوده که آیا شدت مجازات مهم‌تر است یا حتمیت آن، و این‌که اثر مجازات مالی بر بازدارندگی از جرم چقدر است. برخی تلاش‌ها برای تعیین این قضیه بوده که آیا زندان در بازدارندگی از جرم نقش دارد و نیز چگونه کنترل تفنگ

دستی بر قتل اثر می‌گذارد.

دسته‌ی دوم مطالعاتِ مربوط به بازدارندگی از جرم، بر افزایش درآمد قانونی مجرمان بالقوه تأکید دارند، با این امید که درآمدهای مزبور از درآمدهای غیرقانونی بالقوه‌ی آنها پیشی گیرد. آموزش و تعلیم، گام‌هایی به سوی افزایش امکان بالقوه برای به دست آوردن درآمد قانونی محسوب می‌شوند. خلق فرصت‌های بازار کار و قراردادان آنها در دسترس مجرمانِ بالقوه، عناصر مؤثر دیگری در کاهش تمایل به فعالیت‌های مجرمانه هستند.